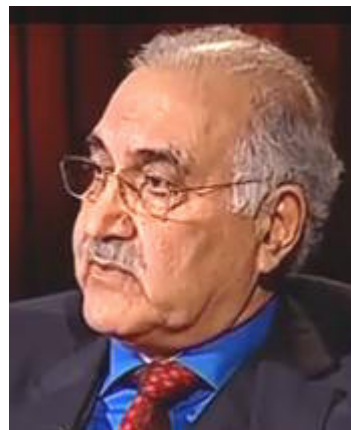


“دموکرات” هایی که الگوشان دیکتاتورها هستند!

هما یون مهمنش

امروز تقریباً همه گروههای اپوزیسیون جمهوری اسلامی خود را دموکرات میدانند. معذالک هنوز به گروههایی برمیخوریم که همزمان با ادعای دموکرات بودن، دیکتاتورهایی مانند استالین، خمینی یا رضا شاه و محمدرضا شاه را الگو میدانند و تضادی هم در این ترکیب نمی بینند. این نوشته به طرفداران پادشاهی در ایران می پردازد.



اوائل اردیبهشت ماه امسال ایمیلی توسط گروهی که خود را “مشروطه خواه” و “لیبرال دموکرات” مینامد ارسال شد که در آن عکس نسبتاً بزرگی از رضا شاه زیر تیتراژ “یادمان فرمان تاریخی رضاشاه پهلوی در لغو کاپیتولاسیون” نوشته بود:

“در روز پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ خورشیدی، رضاشاه پهلوی در دومین سالگرد تاجگذاری خویش در کاخ گلستان و در حضور هیئت دولت و جمعی از سیاستمداران ایرانی، خطاب به نخستوزیر -مستوفی‌الممالک- طی فرمانی الغای کاپیتولاسیون را صادر کردند”. ادامه مطلب نیز تعریف و تمجید از رضا شاه و اقدامات او بود.

گروه “لیبرال دموکرات” و “مشروطه خواه” برایش اهمیتی ندارد که الغای کاپیتولاسیون بعنوان یک خواست ملی از وظایف یک دولت منتخب ملت است و نه پادشاه و اینکه چنین فرمانی از سوی شاه حتی در مورد الغای کاپیتولاسیون، عملی خلاف قانون اساسی مشروطه بوده است. برای این گروه اینکه رضا شاه مشروطه را تعطیل کرد، تمام قوا را در دست خود متمرکز و دیکتاتوری را بر کشور حاکم ساخت قابل ذکر نیست. برایش اهمیتی ندارد که قانون اساسی مشروطه شاه را “از مسئولیت مبری” میدانست، برای او مقامی تشریفاتی قائل بود، خواهان حاکمیت ملت، جدایی قوای سه گانه، تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی برای واگذاری امور محلی به ایشان (از جمله نظارت بر انتخابات) و نفی هرگونه دیکتاتوری و حکومت فردی بود.

طرفداران گروه "لیبرال دموکرات" و "مشروطه خواه" با وجود اینکه مدتهاست در دموکراسی های غربی زندگی میکنند، نادیده میگیرند که در کشورهای پادشاهی با نظام دموکراسی - که خود ایشان دائما به آنها اشاره دارند تا نشان دهند که دموکراسی با سیستم پادشاهی مغایرتی ندارد - پادشاه یک مقام تشریفاتی است. در این کشورها احزاب منتخب مردم مقامی بالاتر از پادشاه دارند، پادشاه حق دخالت در امور کشور را ندارد و تنها تصمیمات ارگانهای اجرائی کشور و در واقع احزابی که در راس امورند را امضا و یا آنها را در مجلس قرائت میکند. "لیبرال دموکرات های مشروطه خواه" ما اما علیرغم اینکه همه اینها را می بینند همچنان از "فرمان" شاه سخن میرانند.

لازم به ذکر است که مقایسه نظام پادشاهی در ایران با پادشاهی در کشورهایمانند انگلیس، سوئد و هلند که هم دموکراسی و هم سلطنت مشروطه دارند نادرست است زیرا مردم اروپا پس از نزدیک به هزار سال مبارزه علیه سلطه دین و کلیسا، حدود 400 سال علیه استبداد شاهان مبارزه کردند. طی این مبارزات چند پادشاه مستبد اعدام شدند و تنها در کشورهایی که شاهان نقش تشریفاتی داشتند و در اداره امور کشور دخالت نمیکردند، پادشاهی باقی ماند.

متأسفانه ایرانیان نیز تجربه مثبتی از قانونمداری شاهان در دوران پسامشروطه ندارند. این شاهان دست به سه کودتا علیه قانون اساسی مشروطه زدند تا قدرت را به خود منحصر کنند: کودتای محمدعلی شاه در سال 1278، رضا خان در سال 1299 و محمدرضا شاه در سال 1332.

در دوران حکومت رضاشاه امتیاز نفت ایران به انگلیس به مدت ۶۰ سال (تا ۱۳۷۲) تمدید شد. او نمایندگان مجلس را در لیستی می نوشت و سپس نظیر نظارت استصوابی امروز، از نظامیان خود میخواست که اسامی ایشان را از صندوقهای انتخاباتی بیرون بیاورند. انجمن های ایالتی و ولایتی برجیده شد. توسط دستگاه او بسیاری از مخالفان و منتقدان مانند سردار اسعد بختیاری، فرخی یزدی، کیخسرو شاهرخ و سید حسن مدرس و برخی از دستیاران حکومتی او مانند تیمورتاش و فیروز میرزا نصرتالدوله به قتل رسیدند. همچنین علی اکبر داور که از او به عنون بنیانگذار دادگستری ایران یاد میشود مورد غضب وی قرار گرفت و مجبور به خودکشی شد یا به قتل رسید. رضا شاه که در آغاز ثروتی نداشت، همچنین با کشتن افراد ثروتمند و ضبط اموال ایشان یا از طریق خرید اراضی دولتی به قیمت ارزان، به ثروت اندوزی پرداخت بطوری که در پایان حکومتش یکی از ثروتمندترین افراد ایران بود.

پس از خلع رضا شاه توسط انگلیس در شهریور 20 و روی کار آمدن محمدرضا شاه آزادی‌هایی بر کشور حاکم شد، احزاب و تشکل‌های سیاسی مختلفی آغاز به فعالیت کردند و تعداد کمی از نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یافتند. تا مدتی امید میرفت که "شاه جوان" از گذشته بیاموزد و مطابق قانون سلطنت کند. اما با ملی شدن صنعت نفت و انتخاب دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری که مصمم بود این قانون را به اجرا درآورد، سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس برای پیشبرد منافع سیاسی و اقتصادی خود در صدد ساقط نمودن دولت او برآمدند و بالاخره با همکاری دربار و روحانیون تطمیع شده در 28 مرداد 1332 کودتا کردند. کودتایی که شکست آزادی و دموکراسی در ایران بود. مصدق زندانی و در یک دادگاه فرمایشی محاکمه شد و تا پایان عمر در قلعه احمد آباد تحت نظر و عملاً زندانی بود. محمدرضا شاه نیز پس از کودتا خلاف قانون اساسی مشروطه، تمام قدرت را در انحصار خود گرفت و با دیکتاتوری بر کشور حکومت راند. آزادیخواهان زیادی دستگیر، شکنجه، زندانی و یا به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. احزاب ممنوع گردیدند. هرگونه مقاومت سرکوب شد. مطبوعات سانسور و آزادی‌های تضمین شده در قانون اساسی برچیده شدند (1)(2). دادگاه‌های فرمایشی علیه مصدق و سایر آزادیخواهان سرآغاز و پایه برگذاری بیدادگاه‌هایی شدند که هنوز در دیکتاتوری آخوندی ادامه دارد.

پیامدهای کودتا

قانون اساسی مشروطه حاصل توافق نمایندگان ملت و اساس و نماد وحدت ملی ایرانیان بود. کودتاهای 1299 و 1332 علیه این قانون و دیکتاتوری پس از آن، تیشه به ریشه همان قانون اساسی زد که امروز سلطنت‌طلبان خود را بر اساس آن "مشروطه خواه" مینامند. تبانی دربار و چند روحانی با بیگانگانی که برای پیشبرد منافع خود دولت قانونی و ملی دکتر مصدق را ساقط نمودند، شکاف میان دولت و ملت را تعمیق بخشید.

سرکوب و ممنوعیت احزاب و تشکل‌های سیاسی، صنفی و سندیکائی که از یک سو خواست‌های مردم و گروههای اجتماعی را طرح و نمایندگی میکردند و از سوی دیگر نظم‌دهنده حرکت‌های اعتراضی مردم بودند و جلوگیری از فعالیت علنی ایشان، باعث شد که جامعه این تشکلهای را که میتوانستند ابزار اعتراض به نابسامانی‌ها، دفاع از حکومت قانون و قدرت‌نمایی سازمان یافته مردم باشند را از دست بدهد به نحوی که در بهمن 57 هیچ نیرویی توان مقابله با روحانیون و روشنفکران مذهبی که سالها در مساجد، جلسات قرآن خوانی و حسینیه

ارشاد از امکان ارتباط وسیع با مردم برخوردار بودند را نداشت.

شرائط نامبرده تبادل فکر و نظر و ارتقاء آگاهی سیاسی را مشکل، مطالعه متون، کسب تجربه و آموزشهای سیاسی و تشکیلاتی را غیر ممکن ساخت و سبب کمبود در فرهنگ سیاسی ایرانیان و زمینه ساز افتادن بخش بزرگی از ایشان به دام روحانیون تمامیت خواه شد.

علاوه بر اینها دیکتاتوری این تصور را در جامعه تقویت کرد که گویا میشود با ایجاد ترس از زندان و شکنجه و اعدام در مردم، به خواست ایشان و گروههای اجتماعی بی اعتنا بود و اعتراضاتشان را برای همیشه سرکوب نمود. کودتا و استبداد پس از آن همچنین حامل این پیام بود که هر فرد یا گروه که خود را "مصلح" پنداشت، حق دارد بی اعتنا به قانون، با کودتا و اعمال زور قدرت را تصاحب کند و بر کشور حکومت نماید. تفکری که خمینی و خامنه ای نیز از آن بهره گرفتند.

طرفداری از مدرنیته؟

طرفداران سلطنت در ایران خود را طرفدار مدرنیته، توسعه اقتصادی و پیشرفت قلمداد میکنند. حال آنکه مدرنیته با زور و بدون رعایت قانون و حقوق و آزادیهای انسانی و شهروندی، به ویژه آزادی های سیاسی حاصل نمیشود. جوامع دیکتاتوری فرسنگها از مدرنیته فاصله دارند. کشوری که شهروندان آن از حقوق و آزادی های انسانی و شهروندی محروم باشند حتی اگر به پیشرفت هایی هم در زمینه اقتصادی و زیربنایی دست یابند، موفقیت های آن بی ثبات و ناپایدارند.

ویژگی مهمی که در نظرات سلطنت طلبان دیده میشود بر خورد سطحی و راه حل های مکانیکی ایشان در برخورد با مشکلات جامعه است. یک نمونه این تفکر سطحی است که مدرنیته بدون رعایت حقوق و آزادی انسانهایی که باید از آن بهره مند شوند و تنها با ایجاد زیربناها و وضعیت اقتصادی حاصل میگردد.

نمونه دیگر این طرز فکر بوجود آوردن احزاب از بالا بود. محمدرضا شاه تصورش از حزب این بود که میتواند به دلخواه با فرمان از بالا هر حزبی را که بخواهد ایجاد کند. به دستور او در فاصله کوتاهی احزاب مختلفی با نامهای مردم، ملیون، ایران نوین و رستاخیز بوجود آمدند که همگی پس از مدت کوتاهی از میان رفتند.

نمونه دیگر، طرح شاه با این تصور بود که میشود با امکانات مالی

توسعه‌ی اقتصادی را خرید و از جنبه‌های دیگر مسأله غافل بود. می‌خواست در طول ده-پانزده سال از یک کشور جهان‌سومی، بنا به تبلیغات آن زمان، پنجمین قدرت صنعتی و نظامی جهان را بسازد و گمان می‌کرد با داشتن پول نفت، در چنگ داشتن تمامی قدرت، و با صدور فرمان همه چیز همان می‌شود که او می‌خواهد(3).

الگوبرداری

درجه‌ای از آگاهی و ژرفای فکر لازم است تا شخص به تضادها در نظرات خویش پی ببرد. شاید اگر گروه‌های سلطنت طلب مدعی دموکراسی کمی عمیق‌تر فکر می‌کردند و از خود می‌پرسیدند که اگر دموکرات هستیم چرا دیکتاتورها الگوهای سیاسی ما هستند و اگر مشروطه خواهیم چرا پادشاهانی که در دوران سلطنت خویش مشروطه را تعطیل کردند نماد مشروطه خواهی ما می‌باشند، این راه را ادامه نمی‌دادند. علت عدم پی بردن به این تضاد می‌تواند این هم باشد که بسیاری بر مصداق "هر کس از ظن خود شد یار من!" در حرف هوادار این یا آن مکتب سیاسی جدید میشوند، ضمن اینکه همچنان تفکر، عادات و رفتار اجتماعی گذشته خود را مناسب این مکتب نمی‌کنند.

طرفداران این طیف که خود را مشروطه‌خواه میدانند، اصل و جوهر قانون اساسی مشروطه که در بالا به آن اشاره شد را نادیده می‌گیرند و تنها جنبه پادشاهی آن قانون را که در مقایسه با دموکراسی و قانونمداری نکته‌ای فرعی است، عمده می‌بینند.

اینکه از مشروطه به بعد تا جمهوری اسلامی گامهای موثری در زمینه اقتصاد، ساختن زیرساختارهای صنعتی و رفاه عمومی برداشته شد - مهندس احمد زیرک زاده از اندیشمندان جبهه ملی ایران علت آن را تکانی که نهضت مشروطه به ایران داد میداند (4) - و بخشی از این اقدامات در دوران رضا شاه یا محمدرضا شاه صورت گرفت، دلیلی برای توجیه الگو دانستن دیکتاتورها توسط یک نیروی خواهان دموکراسی نیست. کما اینکه بیسمارک صدر اعظم آلمان را هم که در زمان خود بی‌اعتنا به پارلمان اصلاحاتی در این کشور صورت داد و عنوان "صدر اعظم آهنین" را گرفت، هیچ گروه دمکرات در آلمان الگوی خود نمیداند.

تفکر سیاسی

طیف مدعی دموکراسی سلطنت طلب بیش از آنکه با انتقادی قاطعانه و بدون بازگشت به حکومت‌های خلاف قانون اساسی مشروطه رضا شاه و

محمدرضا شاه برخورد و کوشش در برقراری ارتباط صادقانه ای با مردم باشد، تلاش خود را همچنان معطوف تکذیب و به دست فراموشی سپردن آن دوران و گاه حتی دموکرات جلوه دادن حکومت پهلویها میکند. این موید آنست که طیف نامبرده هنوز هم همان روش ها یعنی کودتا علیه قانون اساسی و استقرار دیکتاتوری را مردود نمیداند. حتی گروه لیبرال دموکرات و مشروطه خواه نیز که گفته میشود نسبت به دیگر سلطنت طلبان مواضع معتدل تری دارد به جای محکوم نمودن روشن و قاطعانه کودتا و 50 سال حکومت خلاف قانون اساسی مشروطه از "اشتباهاتی" در گذشته صحبت میکند ولی همچنان از اقدامات رضا شاه تجلیل میکند.

طیف نامبرده هنوز کودتای 28 مرداد را که همه جا از آن به عنوان خطای بزرگ در سیاست خاورمیانه‌ی غرب پس از جنگ یاد میشود، کودتایی که خود مقامات آمریکا و سیاستمداران و نویسندگان انگلیس نیز به آن اذعان دارند و بابت آن از مردم ایران مکرر پوزش خواسته اند، افسانه می خواند و ابعاد صدماتی که کودتا و دیکتاتوری پس از آن به ایران و مردم ایران زد را انکار میکند.

بدتر از همه اینکه هواداران این طیف به سبک همان دوران تصور میکنند میتوان با تبلیغات، هر واقعیت را افسانه و هر افسانه را واقعیت جلوه داد یا اگر چشم را بر واقعیتی ببندیم آن واقعیت هم دیگر وجود نخواهد داشت. می خواهند کودتایی که باعث شد آرزوهای آزادیخواهان ملت ایران پایمال گردد و دیکتاتوری پس از آن جوانان کشور را نهایتاً به یک حرکت مسلحانه و اسلام‌گرایی افراطی کشاند که حاصل آن رژیم کنونی ایران است را به عنوان افسانه به مردم بفروشند.

نقشی که این طیف برای پادشاه قائل است تفاوت اساسی با نقشی که مذهب‌یون برای خمینی و خامنه ای به عنوان حلال مشکلات، نماینده خدا، ولی فقیه و رهبر قائلند ندارد. اعم از "لیبرال دموکراتهای مشروطه خواه" یا دیگران در طیف سلطنت عملاً ساختاری را برای اداره کشور تبلیغ میکنند که در آن فرد پادشاه رتق و فتق همه امور را در دست دارد، فرمان میدهد و رای او بالاتر از تمامی اعضا دیگر جامعه است. همین تفکر بوده که از خمینی، فردی با افکار دوران بربریت و خامنه ای، فردی که به گفته خودش باید به حال جامعه ای که وی را رهبر بدانند گریست، "رهبر" ساخته است.

واقعیت هم این است که وقتی نیرویی با روش هایی در گذشته "موفق"

بوده است به سختی میتواند از آن روش ها فاصله بگیرد و هر جا هم که شکست می خورد به جای پذیرش اشتباه خویش، تصوّرش اینست که به روشهای گذشته درست یا با شدت لازم عمل نکرده است.

علیرغم آنچه که در باره کودتا، دیکتاتوری پهلوی ها و پیامدهای آن ذکر شد، هنگامی که با هواداران طیف سلطنت طلب صحبت از قانون شکنی پهلوی ها، دیکتاتوری، کودتاهای 1299 و مرداد 1332 و نقض حقوق و آزادی ها در آن دوران میشود، ایشان در عوض برخورد درست به آن دوران، می خواهند که دیگران به گذشته ها برنگردند. این درحالیست که خود آنها تبلیغات خویش را بر اساس تجلیل از آن دوران قرار داده اند و تفکر و عملکرد سیاسی امروز ایشان نیز تنها در ارتباط با آن گذشته و در نظر گرفتن ویژگی های آن دوران قابل درک و توضیح میشود.

از سلطنت طلبان که بسیاری از ایشان در دموکراسی های غربی زندگی میکنند و در مسیر اخبار و اطلاعات هستند قاعدتا انتظار میرفت که پس از چندین دهه زندگی در این کشورها، تفاوت شهروند در یک دموکراسی بودن با شهروند در یک نظام دیکتاتوری بودن را بدانند و به اهمیت رعایت قانون، حقوق و آزادی ها پی برده باشند. شاید به این جهت است که ایشان نیز برخی واژه ها مانند آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم در صحبت هایشان یافت میشود. حل آنه در عمل هیچگونه تغییر اساسی در تفکر و عملکرد سیاسی ایشان دیده نمیشود.

ایشان هویت سیاسی خود را کاملاً به دوران رضا شاه و محمدرضا شاه گره زده اند و از اینکه در ایران چند نفر طرفدار رضا شاه و همراه او دیکتاتوری اش فریاد "رضا شاه روح شاد" را سر میدهند مسرور میشوند. طیف نامبرده حکومت شاهان پهلوی را الگوی خویش میدانند و هواداران آن در هر فرصتی عکس های رضاشاه و محمدرضا شاه را بالا میبرند. آنهایی که با طرفداران این طیف در فضای مجازی سر و کار دارند مکرر دیده اند که اعضای این طیف عموماً به جای شرکت در بحث و جدل سیاسی، به مخالفان اتهام میزنند و گاه آنها را حتی تهدید نیز میکنند.

برخورد این طیف سیاسی با اعدام و شکنجه و قتل زندانیان در دوران پهلوی ها و اینکه در آن دوران نیز ایران سالها در صدر لیست اعدام بود، برخوردی "کمّی" است؛ به زعم ایشان چون جمهوری اسلامی بیشتر اعدام و شکنجه میکند، مشابه همین رفتارها در دوران پهلوی ها به حساب نمی آید. طیف مزبور در تمام 41 سال گذشته علیه فعالان و

سازمانهای سیاسی آن دوران تبلیغ کرده و حتی امروز نیز حقی برای فعالیت سیاسی و اعتراض مخالفان علیه حکومت خلاف قانون و دیکتاتوری پهلوی ها قائل نیست. این طیف سقوط رژیم پیشین را نتیجه دیکتاتوری و سایر اشتباهات بزرگ سیاسی نمیداند بلکه آن را نتیجه اعتراض مخالفان و قدرناشناسی مردم قلمداد میکند. گاه نیز به روشنی میگویند که سرکوب ها برای جلوگیری از سقوط آن نظام و افتادن به وضعیت کنونی و بنابراین به حق بوده است. آقای پرویز ثابتی مسئول امنیتی و سخنگوی ساواک رژیم گذشته در کتابش به نام "در دامگه حادثه" علت سقوط رژیم گذشته را عمل نکردن به پیشنهاد ایشان مبنی بر دستگیری شمار بیشتر و برخورد شدید با مخالفان در آخرین ماههای حکومت محمدرضا شاه میداند.

طیف سلطنت طلب در رابطه با همان جهان بینی مشتق از کودتاهای رضا شاه و محمدرضا شاه که نیروهای بیگانه در آنها نقش داشتند، همچنان برای قدرتهای خارجی نقش تعیین کننده در تحولات سیاسی ایران قائل است. آقای رضا پهلوی بی پرده از کوشش برای جلب پشتیبانی آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی در ارتباط با تغییر رژیم در ایران سخن میگوید. طیف نامبرده کنار آمدن با آمریکا، اسرائیل و عربستان و جلب حمایت ایشان را کلید موفقیت در پایان دادن به جمهوری اسلامی میداند و کوشش دارد قدرتهای نامبرده را به پشتیبانی و شرکت در این کار تشویق کند. تصور البته اینست که آنها پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، قدرت را مانند کودتاهای پیشین به خانواده پهلوی میسپارند.

این تصور که قدرتهای خارجی جمهوری اسلامی را برای طیف سلطنت طلب بر می اندازند و حکومت را به ایشان واگذار میکنند هنگامی در ایشان قوت گرفته است که جهان شاهد سرنوشت عراق، افغانستان، سوریه و لیبی بوده و قدرتهای نامبرده مکررا نشان داده اند که هدفشان از تغییر و تحولات تنها حل مشکلات خودشان است. امری که خود آمریکایی ها بارها (از جمله با عبارت "اول آمریکا") گفته اند و آقای ترامپ نیز بارها تکرار نموده که خواهان کنار آمدن با جمهوری اسلامی است.

کدام الگو؟

اگر فعالیت سیاسی چیزی به ما آموخته باشد اینکه باید گفته ها و هدفگذاری های افراد و گروههای سیاسی را جدی گرفت. همانطور که باید نوشته های خمینی در مورد حکومت اسلامی را جدی میگرفتیم.

هنگامی که الگوی یک طیف دیکتاتورها باشند میتوان مطمئن بود که اگر این طیف امکان یابد، کوشش خواهد نمود همان رفتاری که با آن "موفق" بوده است یعنی کودتا علیه قانون اساسی و استقرار دیکتاتوری را بار دیگر بکار گیرد. آنهایی که در گذشته کتاب خمینی را خوانده بودند، تصور میکردند آنچه او نوشته است شوخی است و کسی آن حرفها را دنبال نخواهد کرد. حال آنکه دیدیم چگونه عده ای با همان افکار کشور را به نابودی کشاندند. وقتی الگوی گروهی دیکتاتورها باشند، میتوانیم مطمئن باشیم که آنها وقتی امکان یابند آنطور که الگوهایشان می آموزند عمل میکنند.

مضافا اینکه هنگامی که یک طیف افراطی یا پوپولیستی دستش به جایی برسد، عموما بخش های افراطی آن طیف و نه انسانهای معتدل آن دست بالا را خواهند داشت. بسیاری انسانهای معتدل مذهبی هم در طیف مذهبیون بودند ولی نتوانستند در نهایت از اقدامات مخرب خمینی، خامنه ای و جمهوری اسلامی جلوگیری کنند. بدون تردید در میان سلطنت طلبان نیز افراد میهن دوستی هستند اما ایشان نیز احتمالا نخواهند توانست در صورت موفقیت مانع آن شوند که طیف نامبرده ما را بار دیگر به قانون شکنی و دیکتاتوری بکشاند.

به نظر اینجانب طیف نامبرده خطری جدی برای دموکراسی آینده ایران است و میتواند باعث تکرار تاریخ یعنی کودتا علیه قانون اساسی، خودکامگی و با آن سرکوب و خشونت و از بین بردن آزادی ها شود. با شناخت از ویژگی های طیف یاد شده هیچ فرد یا نیرویی که خواهان دموکراسی است، نمیتواند بدون توجه به این ویژگی ها، تا زمانی که تغییرات اساسی در رفتار و عقاید این طیف و قطع ارتباط روشن آن با گذشته استبدادی اش مشاهده نشود، آن را هم پیمان خود برای استقرار دموکراسی در ایران بداند. هم به این علت است که امروز بیشتر گروههای سیاسی ایران خواهان نظام جمهوری هستند.

امروز دو الگو یا دو مدل سیاسی برای انتخاب در مقابل ملت ایران قرار دارد. یا بازگشت به دوران پهلوی ها و تکرار همان اشتباهات یا انتخاب الگویی که قائم مقام، امیرکبیر، مبارزان و متفکران صدر مشروطه، مصدق و بختیار به ملت ایران ارائه داده اند و آن استقرار دموکراسی، رعایت قانون، جدایی دین از حکومت، حکومت ملی مجری قانون اساسی دموکراتیک و متکی به رای آزادانه مردم است.

هما یون مهمنش

▪ در این دوران از ترس ساواک نه تنها مردم عادی جرات بحث سیاسی نداشتند بلکه حتی نمایندگان مجلس نیز حق دخالت در سیاست را نداشتند (از [مصاحبه با مهندس ذوالنور](#) رئیس فقید شورای عالی نهضت مقاومت ملی ایران): "یکبار آقای اقبال داشت سخنرانی میکرد. یکی از وکلا گفت "صحیح است". آقای اقبال نخست وزیر برگشت به آن نماینده مجلس گفت: "من به این صحیح است تو احتیاج ندارم. من غلام خانه زاده علیحضرتم و ایشان هرچه به من بگویند، من حرف ایشان را گوش میکنم".

▪ اعتراف گیری با شکنجه و وادار کردن متهمان به اعتراف در تلویزیون یکی از شگردهای ساواک برای درهم شکستن شخصیت و مقاومت مخالفان و همچنین تحقیر و تهدید مردم آگاه بود تا با ایجاد ترس و وحشت ایشان را از اعتراض و مقاومت باز دارد.

(3) داریوش آشوری : [چرا سلطنت پهلوی نا تمام ماند، چرا انقلاب شد؟](#)

(4) کتاب خاطرات مهندس احمد زیرک زاده: پرسش های بی پاسخ و سالهای استثنایی